

**بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ**  
**طَيْبُ الْوَلَايَةِ فِي شَرْحِ نَهْجِ الْبَلَاغَةِ**  
**لِمَوْلَانَا، أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ، عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ - عَلَيْهِ السَّلَامُ -**

(33)

دوشنبه 25 - 06 - 1437؛ 16 - 01 - 1395؛ 04 - 04 - 2016

I. خطبه 5، فیض الاسلام

1. متن و ترجمه خطبه 5:

و من خطبه له- عليه السلام-

و من كلام له- عليه السلام- لَمَّا فُيْضَ رَسُولُ اللَّهِ- صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ- وَ خَاطَبَهُ الْعَبَّاسُ وَ أَبُو سَفْيَانَ بْنَ حَرْبٍ فِي أَنْ يَبَايَعَا لَهُ بِالْخِلَافَةِ:

أَيُّهَا النَّاسُ شَقُّوا أَمْوَاجَ الْفِتَنِ بِسُفْنِ النَّجَاةِ وَ عَرَّجُوا عَنْ طَرِيقِ الْمُنَافَرَةِ وَ ضَعُّوا تَيْجَانَ الْمُفَاخَرَةِ أَفْلَحَ مَنْ نَهَضَ بِجَنَاحٍ أَوْ اسْتَسَلَّمَ قَارَاحَ هَذَا مَاءٍ أَجِنٍّ وَ لُقْمَهُ بَعْضُ بِهَا أَكْلُهَا وَ مُجْتَنِي الثَّمَرَةَ لِغَيْرِ وَقْتِ إِبْنَاعِهَا كَالزَّرَّارِ بِغَيْرِ أَرْضِهِ فَإِنْ أَقْلَ يَقُولُوا حَرَصَ عَلَى الْمُلْكِ وَ إِنْ أَسْكَنَتْ يَقُولُوا جَزَعَ مِنَ الْمَوْتِ هَيْهَاتَ بَعْدَ النَّبْيَا وَ الَّتِي وَ اللَّهُ لَا بُدَّ لَهَا مِنْ أَبِي طَالِبٍ أَنْسَ بِالْمَوْتِ مِنَ الطِّفْلِ بِئَذِي أُمِّهِ بَلِ انْدَمَجَتْ عَلَى مَكُونٍ عِلْمٌ لَوْ بُحْتُ بِهِ لِاضْطِرَبْتُمْ اضْطِرَابَ الْأَرْشِيَّةِ فِي الطَّوِيِّ الْبَعِيدَةِ.

و از جمله كلام او- عليه السلام- است هنگامی که رسول الله- صلی الله علیه و آله و سلم- از دنیا احتجاج فرمود، و حضرت عباس بن عبد المطلب و أبو سفیان بن حرب خطاب به او گفتند که بیعت می‌نمایند با او به خلافت.

ای مردمان بشکافید موج‌های فتنه‌ها را با کشتی‌های نجات، و بیرون روید از راه خود بزرگ‌نمایی، و بردارید تاج‌های فخر فروشی را، نجات یافت کسی که با بال پرید، یا تسلیم شد و راحت آرمید. این آبی است گنبدیده، و لقمه‌ای است و لقمه‌ای است که در گلوی خورنده‌اش گیر می‌کند، و چیننده میوه در غیر وقت رسیدن هم چون کشاورزی است در زمین دیگری است. پس اگر بگویم، می‌گویند که حریص است به ملک؛ و اگر سکوت کنم، می‌گویند از مرگ ترسید. دورباد! بعد از آن و این، به خدا قسم، هر آینه پسر أبو طالب انس دارنده‌تر است به مرگ از طفل به پستان مادرش. بلکه پیچیده شده‌ام با علمی پوشیده که اگر آشکار نمایم آن را، هر آینه مضطرب شوید هم چون اضطراب ریسمان در چاه دور و دراز.

II. شرح خطبه 5 (1)

1. أَيُّهَا النَّاسُ شَقُّوا أَمْوَاجَ الْفِتَنِ بِسُفْنِ النَّجَاةِ: ای مردمان بشکافید موج‌های فتنه‌ها را با کشتی‌های نجات! "شَقُّوا" از "شَقَّ، يَشُقُّ، شَقُّوقًا"، پاره کردن و دریدن است در اولین مرحله ظهور، مثل اولین سر بر آوردن گیاه از زمین، "الْفِتَنِ" جمع "فِتْنَةٌ" است، "امواج"، جمع "موج" است، "سُفْنٌ" جمع "سفینه"، یعنی کشتی.

خطاب فرمود به همه مردم با آن که عباس و ابوسفیان با پیشنهاد بیعت نزد او- عليه السلام- آمدند به خاطر آن که نیت ناپاک ابوسفیان را می‌دانست ولی از آن فرصت استفاده فرمود تا با همه مردم سخن گوید و آنان را در امواج فتنه‌هایی که در راه بود هدایت فرموده باشد به کشتی‌ها نجات.

در این دعوتی است از اهل ایمان و مردمی که برای حق و حقیقت ارزشی قائل هستند به خود، و تبعیت امام- عليه السلام-، که طرد ابوسفیان و بیعت نکردن با او به خاطر نفاق و خیانت پیشگی او، و دشمنی او با خدا و رسول خدا- صلی الله علیه و آله و سلم- بود، و این که اظهار تمایل او به امام علی- عليه السلام- فرصت طلبی سیاسی بود، و گرنه هیچ امامی مومنان و متابعان صادق را از خود طرد نمی‌کند.

فرمان "بشکافید!" تشویق و تحریض است به فعال بودن، و راه نجات جستن پیش از آن که شخص مغلوب و هلاک شود در امواج فتنه‌ها. چنانچه اهل لغت گفته‌اند، "فِتْنَةٌ" "اِخْتِبَارٌ"، یعنی خبر یافتن از طریق تجربه و آزمودن، است، و به فتنه افتادن کسی به معنای شناختن اوست با آزمودنش در عمل، برای همین، گفته‌اند معنای "فتنه" نزدیک به "إِضْلالٌ".

خدای تعالی خود آنان را پیشتر از فرا رسیدن آزمایشات و فتنه‌های سخت دشوار با خبر فرموده بود، و راه نجات در آن فتنه‌ها را نیز به آنان آموخته بود:

مَا كَانَ اللَّهُ لِيُدْرِكَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَى مَا أَنْتُمْ عَلَيْهِ حَتَّى يَمِيزَ الْخَبِيثَ مِنَ الطَّيِّبِ وَ مَا كَانَ اللَّهُ لِيُطْلِعَكُمْ عَلَى الْغَيْبِ وَ لَكِنَّ اللَّهَ يَجْتَنِي مَنْ رُسُلِهِ مَنْ يَشَاءُ فَأَمُونُوا بِاللَّهِ وَ رُسُلِهِ وَ إِنْ تُؤْمِنُوا وَ تَتَّقُوا فَلَكُمْ أَجْرٌ عَظِيمٌ (3:179 آل عمران)

(خدا بر آن نیست که مؤمنان را به این [حالی] که شما بر آن هستید، واگذارد، تا آنکه پلید را از پاک جدا کند. و خدا بر آن نیست که شما را از غیب آگاه گرداند، ولی خدا از میان فرستادگانش هر که را بخواهد برمی‌گزیند. پس، به خدا و پیامبرانش ایمان بیاورید؛ و اگر بگروید و پرهیزگاری کنید، برای شما پاداشی بزرگ خواهد بود.)

با استنهاد به این آیه کریمه، گفته شده است که پس، مؤمن حقیقی کسی است که جدا می‌کند ناپاکی جسمانی شیطانی خود را از سرشت روحانی ملکی خود.

و هم چنین فرمود، "وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ وَكَانَ عَرْشُهُ عَلَى الْمَاءِ لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا" (11:7) (هود)

(و اوست کسی که آسمانها و زمین را در شش هنگام آفرید و عرش او بر آب بود، تا شما را بیازماید که کدامیک نیکوکارترید.)

مولی عبدالرزاق کاشانی در تفسیر این آیه کریمه سوره مبارکه هود، بر آب بودن عرش خدا را قبل از خلق عالم جسمانی اشاره به علم خدای تعالی به مخلوقات قبل آفرینش آنها می‌داند، و این نشان می‌دهد که موجودات قبل از پیدایش معلوم خدا بوده‌اند. با این حال، می‌فرماید، "شما آفریدیم تا بیازماییم که کدام یک نیکوکارتر هستید." این شناخت دومبا آزمون و تجربه و ذوق است، و آن را علم ذوقی نیز در اصطلاح اهل عرفان نیز می‌گویند. برای همین، شیخ ابن عربی فرمود، "علیم" با "خبیر" فرق دارد.

"خبیر" [دارنده] هر علمی است که حاصل شود بعد از ابتلاء. صاحب چنین علمی "عبد الخبیر" نامیده می‌شود، خدای تعالی می‌فرماید، "فَسئَلُ بِهِ خَبِيرًا" (25:59 فرقان) (پس، بپرس از او، که خبیر است!) آن هر علمی است که حاصل شود بعد از ابتلاء، خدای تعالی می‌فرماید، "وَ لَنَبْلُوَنَّكُمْ حَتَّىٰ نَعْلَمَ" (47:31 محمد) (و به درستی که بیازماییم شما را تا بدانیم)؛ و فرمود، "وَ تَبْلُوا أَخْبَارَكُمْ" (47:31 محمد) (و بیازماییم اخبار شما را)؛ و فرمود، "لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا" (67:2 الملک) (تا بیازماییم شما را که کدامتان نیکوکارتر است) تا مبتلی سازد شما را با خلق مرگ و زندگی، و این برای إقامة حجت است زیرا او می‌داند همه چیز را قبل از بودنش ... و هر کسی را در علم الهی این ذوق نیست. پس، تعلق علم خبره تعلق خاص است، و اصل ابتلاء دعوی است از هرکس که باشد. پس، هر کس را که دعوی نباشد مبتلا نگردد، و کسی نیست مگر آنکه او را دعوی باشد، و تکلیف ابتلاء عام است و اصلش از دعوی است، و گاه فرا گیرد آنکه را ادعایی کند، و آن را که ادعایی ندارد، یعنی کسی که او را دعوی نیست. پس، باکی ندارد آنکه او را دعوی نیست، و محشور می‌شود با کسی که اصلاً دعوی ندارد، و او نیست، یعنی در وجود، و تکلیفی بر او نمی‌باشد، مانند مغضوب بر نفس خود، که جزاء داده می‌شود به نیتش، نه به آنچه از او ظاهر شده است ... پس، هر جا دعوی باشد اختبار نیز هست، و کسی که وصف می‌کند خود را به چیزی به سوی او آید اختبار...

مولانا دفتر سوم مثنوی:

هست در ره سنگ‌های امتحان	گر تو نقدی یافتی مگشا دهان
امتحان‌ها هست در احوال خویش	سنگ‌های امتحان را نیز پیش
يُقْتَنُونَ كُلَّ عَامٍ مَرَّتَيْنِ	گفت بزدان از ولادت تا به حین
هین به کمتر امتحان خود را مخر	امتحان در امتحان است ای پدر

مولانا دفتر اول مثنوی:

تا بجوشد بر سر آرد زر زبید      بهر آن است امتحان نیک و بد

حافظ:

ای بسا خرقه که مستوجب آتش باشد	نقد صوفی نه همه صافی بی‌غش باشد
شامگاهش نگران باش که سرخوش باشد	صوفی ما که ز ورد سحری مست شدی
تا سیه روی شود هر که در او غش باشد	خوش بود گر محک تجربه آید به میان
ای بسا رخ که به خونابه منقش باشد	خط ساقی گر از این گونه زند نقش بر آب
عاشقی شیوه رندان بلاکش باشد	ناز پرورد تنعم نبرد راه به دوست
حیف باشد دل دانا که مشوش باشد	غم دنیی دنی چند خوری باده بخور
گر شرایش ز کف ساقی مه وش باشد	دلخ و سجاده حافظ ببرد باده فروش

در این بیان حضرت علی- علیه السلام- اشارتی است به این که مسئله خلافت و جانشینی رسول الله- صلی الله علیه و آله و سلم- آزمایشی برای اختبار از ایمان مردم. این در اصطلاح اهل عرفان اشاره است به علم ذوقی، چنانچه در تعیین قبله محمدی- صلی الله علیه و آله و سلم- خدای تعالی فرمود، "وَ كَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِنَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَ يَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا وَ مَا جَعَلْنَا الْقَبِيلَةَ الَّتِي كُنْتَ عَلَيْهَا إِلَّا لِنَعْلَمَ مَنْ يَتَّبِعُ الرَّسُولَ مِمَّنْ يَنْقَلِبُ عَلَى عَقْبَيْهِ وَ إِنْ كَانَتْ لَكَبِيرَةً إِلَّا عَلَى الَّذِينَ هَدَى اللَّهُ وَ مَا كَانَ اللَّهُ لِيُضَيِعَ إِيمَانَكُمْ إِنَّ اللَّهَ بِالنَّاسِ لَرُؤُوفٌ رَحِيمٌ" (2:143 البقرة) (و بدین گونه شما را امتی میانه قرار دادیم، تا بر مردم گواه باشید و پیامبر بر شما گواه باشد. و قبله‌ای را که [چندی] بر آن بودی، مقرر نکردیم جز برای آنکه کسی را که از پیامبر پیروی می‌کند، از آن کس که از عقیده خود برمی‌گردد بازشناسیم و البته [این کار] جز بر کسانی که خدا هدایت [شان] کرده، سخت گران بود و خدا بر آن نبود که ایمان شما را ضایع گرداند، زیرا خدا [نسبت] به مردم دلسوز و مهربان است).

پس، خواست تا بفهماید در این آزمون‌ها اصل بر هلاکت است زیرا ایمان تحقیقی و تسلیم حقیقی به غایت نایاب می‌باشد، و جز آزادگان اندکی، که از همه انواع اسارت‌ها رها گردانده شده‌اند، محقق بدان نمی‌باشند، و اکثر مردم بویی هم از آن نبرده‌اند. پس، فرمود این امواج همه را هلاک خواهند گرداند مگر آنان که بر کشتی‌های نجات سوار شده‌اند.

با این تعبیر، یاد آور شد قول رسول الله- صلی الله علیه و آله و سلم- را به مردم که فرمود، "مَثَلُ أَهْلِ بَيْتِي فِيكُمْ كَسَفِينَةِ نُوحٍ مَنْ رَكِبَهَا نَجَا، وَ مَنْ تَخَلَّفَ عَنْهَا غَرِقَ" (مثال اهل بیت من در میان شما مانند کشتی نوح است کسی که در آن سوار شود نجات یابد و کسی که تخلف ورزد غرق خواهد شد)

جمع آوردن "سفن" (کشتی‌ها) ممکن است اشارتی بوده باشد به کثرت نوعی و یا فردی آنها. اگر کثرت نوعی مراد بوده باشد، مقصود درجات و مراتب مختلف نجات است متناسب با نوع کشتی‌ایی که شخص بر آن سوار می‌شود. به عبارت دیگر، هریک از مراتب متفاوت ایمان و تقوا، و هر کدام از درجات متصاعد علم و معرفت شخص را به میزانی خاص از نجات می‌رسانند. اگر مراد کثرت فردی بوده باشد، تفاوت مراتب و درجات نجات نیست، بلکه همه آنها توسل جویندگان را به نجات کامل و نهایی درخور استعدادشان می‌رسانند، مثل امامان معصوم اهل بیت- علیهم السلام- که همگی نوری واحد هستند. بهتر است تعبیر "کشتی‌ها" را هم اشاره به تفاوت مراتب و درجات بدانیم، در مورد اولیاء غیر معصوم خدای تعالی و درجات ایمان معرفت، و در مورد امامان معصوم، آن را اشاره به کثرت فردی آنها.

محدث جلیل القدر، شیخ صدوق- رحمة الله علیه- در مجلس پنجم امالی خود (ص 19) چنین روایت فرموده است:  
 أَبِي الْحَسَنِ عَلِيِّ بْنِ مُوسَى الرَّضَا عَنْ أَبِيهِ عَنْ آبَائِهِ- ع- قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص مَنْ أَحَبَّ أَنْ يَرْكَبَ سَفِينَةَ النَّجَاةِ وَ يَسْتَمْسِكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَى وَ يَعْصِمَ بِحَبْلِ اللَّهِ الْمُتَيْنِ فَلْيُؤَالَ عَلِيًّا بَعْدِي وَ لِيُعَادِ عَدُوَّهُ وَ لِيَأْتِمَّ بِالْأَيْمَةِ الْهُدَاةِ مِنْ وَلَدِهِ فَإِنَّهُمْ خُلَفَائِي وَ أَوْصِيَائِي وَ حُجَجُ اللَّهِ عَلَى الْخَلْقِ بَعْدِي وَ سَادَةُ أُمَّتِي وَ قَادَةُ الْأَنْبِيَاءِ إِلَى الْجَنَّةِ حَزْبُهُمْ حَزْبِي وَ حَزْبِي حَزْبُ اللَّهِ وَ حَزْبُ أَعْدَائِهِمْ حَزْبُ الشَّيْطَانِ.

(رسول خدا- صلی الله علیه و آله و سلم- فرمود: هر که خواهد بر کشتی نجات سوار شود، و به حلقه محکم بچسبد، و به رشته خدا در آویزد باید پس از من دوستدار علی باشد، و با دشمن او دشمن باشد، و باید اقتداء کند به امامان رهبر از فرزندان زیرا آنها خلفا و اوصیاء منند، و حجت‌های خدا بر خلق او پس از من و سروران امت من، و پیشوایان با تقوا به سوی بهشت حزبشان حزب من است و حزب من حزب خداست و حزب دشمنانشان حزب شیطان است.)

2. **وَ عَرَّجُوا عَنْ طَرِيقِ الْمُنَافَرَةِ:** و بیرون روید از راه خود بزرگ نمایی، و "عَرَّجُوا" از "عَرَّجَ، يُعَرِّجُ، تَعْرِيجٌ" با حرف اضافه "عن" میل کردن و کناره گرفتن از چیزی است، "الْمُنَافَرَةُ" به حسب و نسب خود نازیدن است در برابر دیگری و دیگری را به داوری خواندن در مورد آن.

در این اشارتی است به آن که سبب هلاکت اکثر مردم در این فتنه‌ها و آزمون‌ها، تعلقات گروهی، و تعصبات نژادی، و منافع طبقاتی و مادی است. پس، آن امام متقیان- علیه آلاف التحية و الثناء- برحذر داشت آنها از آن که مبدا به خاطر تعصبات کور، و منافع موهوم و فانی دنیوی، خود را از سعادت جاودانه محروم کنند، و توسل به این کشتی‌های نجات را ننگ خود بشمارند، و یا برتری جویی نمایند بر دیگران، چه خدای تعالی فرمود، "تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجَعَلُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَ لَا فَسَادًا وَ الْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ" (28:83 القصص) (آن سرای آخرت را برای کسانی قرار می‌دهیم که در زمین خواستار برتری و فساد نیستند، و فرجام [خوش] از آن پرهیزگاران است.)

زمین خود ذلیل و رام است، و عبودیت نیز برتری جویی بر ضعیفان و هم نوعان منافات دارد.  
مولانا در دفتر چهارم مثنوی:

داند او کو نیکبخت و محرمست	زیرکی ز ابلیس و عشق از آدمست
زیرکی سباحت آمد در بحار	کم رهد غرقست او پایان کار
هل سباحت را رها کن کبر و کین	نیست جیحون نیست جو دریاست این
وانگهان دریای ژرف بی‌پناه	در رباید هفت دریا را چو کاه
عشق چون کشتی بود بهر خواص	کم بود آفت بود اغلب خلاص
زیرکی بفروش و حیرانی بخر	زیرکی طنست و حیرانی نظر
عقل قربان کن به پیش مصطفی	حسبی الله گو که اللهام کافی
همچو کنعان سر ز کشتی وا مکش	که غرورش داد نفس زیرکش
که برآیم بر سر کوه مشید	منت نوحم چرا باید کشید
چون رمی از منتش بر جان ما	چونک شکر و منتش گوید خدا
تو چه دانی ای غراره‌ی پر حسد	منت او را خدا هم می‌کشد
کاشکی او آشنا ناموختی	تا طمع در نوح و کشتی دوختی
کاش چون طفل از حیل جاهل بدی	تا چو طفلان چنگ در مادر زدی
یا به علم نقل کم بودی ملی	علم وحی دل ربودی از ولی

3. **وَضَعُوا تَيْجَانَ الْمُفَاخِرَةِ:** و بردارید تاج‌های فخر فروشی را. "وَضَعُ" بر زمین نهادن است، و "تَيْجَانُ" جمع "تاج" است، و "مُفَاخِرَةَ" فخر فروختن است به یک دیگر و داوری از شخص سوم جستن در آن مورد. ادامه همان تحذیر و هشدار است. می‌فرماید دوری کنید از فخر فروشی، که در واقع برای برخورداری از منافع و اولویت‌های بیشتر است. یعنی، حتی اگر کمالاتی هم دارید آنها را دست‌آویز باجی خواهی از دیگران، و نیل به منافع و مقامات مادی قرار ندهید، و در برابر خدا و حق عبد محض باشید، چه این امر ولایت و خلافت از باب موهبت است، و هیچ کمالی اکتسابی، و فخری اجتماعی، و قدرتی سیاسی و مادی کسی را شایستگی برای آن نمی‌بخشد.

خدای تعالی می‌فرماید، "يا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ" (49:13 الحجرات) (ای مردم، ما شما را از مرد و زنی آفریدیم، و شما را ملت ملت و قبیله قبیله گردانیدیم تا با یکدیگر شناسایی متقابل حاصل کنید. در حقیقت گرامی‌ترین شما نزد خدا با تقواترین شماست. بی‌تردید، خداوند دانای آگاه است.)

و هم چنین می‌فرماید، "فَلَا تُزَكُّوا أَنْفُسَكُمْ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنِ اتَّقَىٰ" (51:32 النجم) (پس خویشتان را نستاوید که او بهتر می‌داند چه کسی با تقوا است)

گفته شده است خود را نستاوید یعنی با چشم رضایت به نفوس خود نگاه نکنید، و نسبت ندهید به آن هیچ یک از کمالات را قبل از صفاء یافتنش. شیخ ابوالقاسم قشیری می‌فرماید: خودستایی علامت محجوب بودن شخص است زیرا کسی که مجذوب است از بقاء حق و مستغرق است در شهود ربّش خود را نمی‌ستاوید.  
حافظ:

گدایی در جانان به سلطنت مفروش  
کسی ز سایه این در به آفتاب رود

4. **اشارتی قرآنی در تواضع:** آیات مختلفی در قرآن کریم به تواضع و خضوع و خشوع اشاره دارد. از آن جمله، است:  
**وَعِبَادُ الرَّحْمَنِ الَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هَوْنًا وَإِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَامًا (25:63 الفرقان)**  
(بنندگان خدای رحمان کسانی‌اند که روی زمین با تواضع گام برمی‌دارند و چون نادانان ایشان را طرف خطاب قرار دهند به ملایمت پاسخ می‌دهند)

**وَلَا تَمْشِ فِي الْأَرْضِ مَرَحًا إِنَّكَ لَنْ تَخْرِقَ الْأَرْضَ وَلَنْ تَبْلُغَ الْجِبَالَ طُولًا (17:37 الإسراء)**  
(و در زمین به نخوت گام برمدار چرا که هرگز زمین را نمی‌توانی شکافت و در بلندی به کوهها نمی‌توانی رسید)  
**وَلَا تُصَعِّرْ خَدَّكَ لِلنَّاسِ وَلَا تَمْشِ فِي الْأَرْضِ مَرَحًا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ (31:18 لقمان)**

(و از مردم رخ برمتاب و در زمین خرامان راه مرو که خدا خودپسند لافزن را دوست نمی‌دارد)  
تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجْعَلُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَلَا فَسَادًا وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ (28:83 القصص)  
(آن سرای آخرت را برای کسانی قرار می‌دهیم که در زمین خواستار برتری و فساد نیستند و عاقبت از آن متقین است)  
لَا تُمَدَّنْ عَيْنُكَ إِلَىٰ مَا مَتَّعْنَا بِهِ أَزْوَاجًا مِنْهُمْ وَلَا تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ وَخَفَضْنَا جَنَاحَكَ لِلْمُؤْمِنِينَ (15:88 الحجر)  
(و به آنچه ما دسته‌هایی از آنان را بدان برخوردار ساخته‌ایم چشم مدوز و بر ایشان اندوه مخور و بال خویش برای مؤمنان فرو گستر)

وَخَفَضْنَا لَهُمَا جَنَاحَ الذُّلِّ مِنَ الرَّحْمَةِ وَقُلْ رَبِّ ارْحَمْهُمَا كَمَا رَبَّيَانِي صَغِيرًا (17:24 الإسراء)  
(و از سر مهربانی بال فروتنی بر آنان بگستر و بگو پروردگارا آن دو را رحمت کن چنانکه مرا در خردی پروردند)  
وَخَفَضْنَا جَنَاحَكَ لِمَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ (26:215 الشعراء)  
(و برای آن مؤمنانی که تو را پیروی کرده‌اند بال خود را فرو گستر)

وَفَوْقَ كُلِّ ذِي عِلْمٍ عَلِيمٌ (12:76 يوسف)  
(و فوق هر دارای علمی است، علیمی است)  
فَبِمَا رَحْمَةٍ مِنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ (3:159 آل عمران)  
(پس به [برکت] رحمت الهی با آنان نرمخو [و پرمهر] شدی و اگر تندخو و سختدل بودی قطعاً از پیرامون تو پراکنده می‌شدند)

مرحوم علامه طباطبایی در تفسیر آیه کریمه سوره مبارکه فرقان می‌فرماید:  
بعد از آنکه در آیه قبلی استکبار و خودخواهی کفار بر خدای سبحان و اهانتشان نسبت به اسم کریم و رحمان را ذکر کرد، در این آیه در مقابل آن رفتار مؤمنین را ذکر می‌کند که نه تنها به اسم رحمان اهانت نمی‌کند، بلکه خود را بنده رحمان می‌دانند همان رحمانی که کفار از لفظ آن گریزان بودند و نفرت داشتند.

در این آیه دو صفت از صفات ستوده مؤمنین را ذکر کرده، اول اینکه، "الَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هَوْنًا" (مؤمنین کسانی هستند که روی زمین با وقار و فروتنی راه می‌روند)، و "هون" به طوری که راغب گفته به معنای تذلل و تواضع است. بنا بر این، به نظر می‌رسد که مقصود از راه رفتن در زمین نیز کنایه از زندگی کردنشان در بین مردم و معاشرتشان با آنان باشد.

پس مؤمنین، هم نسبت به خدای تعالی تواضع و تذلل دارند و هم نسبت به مردم چنینند، چون تواضع آنان مصنوعی نیست، واقعا در اعماق دل، افتادگی و تواضع دارند و چون چنینند ناگزیر، نه نسبت به خدا استکبار می‌ورزند، و نه در زندگی می‌خواهند که بر دیگران استعلاء کنند و بدون حق، دیگران را پائین‌تر از خود بدانند و هرگز برای به دست آوردن عزت موهومی که در دشمنان خدا می‌بینند در برابر آنان خضوع و اظهار ذلت نمی‌کنند. پس خضوع و تذللشان در برابر مؤمنین است نه کفار و دشمنان خدا. البته، این در صورتی است که به گفته راغب کلمه "هون" به معنای تذلل باشد. و اما اگر آن را به معنای رفق و مدارا بدانیم معنای آیه این می‌شود که: مؤمنین در راه رفتنشان تکبر و تیختر ندارند.

صفت دومی که برای مؤمنین آورده این است که، چون از جاهلان حرکات زشتی مشاهده می‌کنند و یا سخنانی زشت و ناشی از جهل می‌شنوند، پاسخی سالم می‌دهند، و به سخنی سالم و خالی از لغو و گناه جواب می‌گویند، شاهد اینکه کلمه سلام به این معنا است آیه، "لَا يَسْمَعُونَ فِيهَا لَغْوًا وَلَا تَأْتِيهَا إِلَّا قِيْلًا سَلَامًا سَلَامًا" (26-25: الواقعة) [بهبشتیان] در آنجا هیچ سخنی لغو و گناه نمی‌شنوند، هر چه می‌شنوند سلام است و سلام) می‌باشد، پس حاصل و برگشت معنای این کلمه به این است که: بندگان رحمان، جهل جاهلان را با جهل مقابله نمی‌کنند.

و این صفت، صفت عباد رحمان در روز است که در میان مردمند و اما صفت آنان در شب همان است که آیه بعدی بیان نموده می‌فرماید، "وَالَّذِينَ يَبِيتُونَ لِرَبِّهِمْ سُجَّدًا وَقِيَامًا" (25:64 الفرقان) ... و معنای آیه این است که: بندگان رحمان کسانی هستند که شب را درک می‌کنند در حالی که برای پروردگار خود سجده کنندگان و یا به پا ایستادگانند- یعنی پشت سر هم سجده می‌کنند و برمی‌خیزند-، ممکن هم هست که مراد تهجد به نوافل شب باشد.

مولی عبدالرزاق قاسانی در ذیل این آیه کریمه، می‌فرماید:

"وَعِبَادُ الرَّحْمَنِ" یعنی، مخصوصون به قبول فیض این اسم به خاطر سعه استعداد، "الَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هَوْنًا" یعنی، کسانی که اطمینان یافته است نفوسشان به نور سکینه، و باز نگهداشته شده‌اند از سبکسری به مقتضای طبیعت، آنها متواضع می‌باشند در حرکات بدنی تا ورزیده شوند اعضاءشان به هیئت طمانینه، "وَإِذَا خَاطَبَهُمْ" اهل سفاقت، نرمی می‌ورزند در برابر گفتارشان، و معارضه با آنها نمی‌کنند به خاطر پر بودنشان از رحمت، و دور بودنشان از ظهور نفس با سفاقت و کبر نفوسشان با تقویت به نور قلب از اینکه متأثر شوند از ایذاء و مضطرب گردند.

هم چنین جنید رحمة الله علیه نقل شده است که "عباد" صفتی است مهمل، و "عبادی" صفت حقیقت، و "عباد الرحمن" صفت حقیقت حقیقت.

و این عطاء رحمة الله گفت: آنها خواص از عباد هستند، به خاطر اضافه حق آنها را به اسم خاص خود، که "الرحمن" باشد، و بدین ترتیب، آموخت تو را که از بین عبادش اختصاص داد آنها را به خصائص ولایت، و آن همان است که رزقشان داد شفقت بر عامه عبادش، و آراستشان به اخلاق شریفی که از نتایج اخلاق مصطفی، صلی الله علیه و سلم، است با قول او، "وَإِنَّكَ لَعَلَى خُلُقٍ عَظِيمٍ" (68:4 الفلم) (و تو بر خُلُقِ عظیم هستی!)